

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رأيك

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولودی عبدالرشید پشاور

دوہ و مباب پہ بیان کنیں نعت دسپیل سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورمت عالیان ہست پہ تحقیق خیر البشر دی ہ یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دھرا امت دے خیر خواہ ہر امت ہست او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر ہست خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ ہست آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسولی بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران ہست دہہ عالم سرور سردی مرہم عالم را سردار ہست و قاب قوسین چہی مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام ہست شفاعت او حضرت ہسی شہ پار دی حضرت یحییٰ شہ پار ہست پیش و پس چہ خہ دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا ہست ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
--	--

دریم باب پہ بیان کنیں ذکر داحی ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند	کمال صحاب ددین مجوم دی ہم اصحاب ستارگان ہیں اند
--	--



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ ثنا زبان گو یا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را کنی دہہ ظلمت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود ہست	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را ثنا کن دانشاپہ زمرہ کنن خال کہ این ثنا در دل تہاں کن کہ پہ دے ثنا مشغول شی اگر بیان ثنا مشغول ہے شوی کہ خیل وردی پہ خلاص اگر ورد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراج دل ہست نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیایا چہ طیب بود دے از دنیا کہ بہتر ہے ہو ہست
---	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو پر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پید می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگبار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم و نه نجین غفارا
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفارا امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کیه مومی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 دشا تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودنخ گردانید
 سرکنش خصمی مقهور شه
 سرکنش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هار چه در هکت زندان
 قند مار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پدا و سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته خوک پلم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دمی
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی ددشمن نهرا
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 بر دشمن آرام نطق است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت دسروز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده دعلم کان می
 شهزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان دبقا وینه
 تمام مکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملح تحریر که
 اگر هر چند می تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو
 هم از مصر دلپذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده کلشن دی
 تمام ملک بر او کلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کبش به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان ده خوار فاطمی بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعما الیه
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه - فرمان بی و سرکوه
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه - فرمان
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سو ندی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه بی
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه بی
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

حاصل دی وه لپیزه - حاصل دی لپیزلی هی - حاصل وه لپیری
 حاصل را فرستادی حاصل را فرستاده - حاصل را خواهی فرستاد
 حاصل دی نه ولپیزه - حاصل دی نه لپیزلی - حاصل نه ولپیزه
 حاصل را نفرستادی حاصل را نفرستاده - حاصل نخواهی فرستاد
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل به وه لپیزه
 حاصل را فرستادم حاصل را فرستاده ایم - حاصل را خواهیم فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل می نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستادم حاصل را نفرستاده ایم - حاصل نخواهیم فرستاد
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل چلاره کوی
 زون کن زون کن بزین ویرا بزین ویرا زون چرا میکنی
 وهه وهه وهی - وهی وهی دی - وهه بیه وهی - بیه وهه وهه وهه
 زودش زده است خواهد زد زودش زوده است
 نه بیه وهه وهی - وهه دی وهه وهی دی - وهه بیه وهه
 نخواهد زد زدی زده ای خواهی زد
 وهه می وهه - وهی دی - وهه بیه وهه - نه می وهه وهه
 زوم زده ام خواهم زد زوم -
 نه دی وهی - نه بیه وهه - تری کوه - تری مه کوه -
 زوده ایم نخواهیم زد بستن کن بستن کن
 وهه تری - مه بیه تری - چلاره بیه تری - پر خدی تری - بیگناه ده
 بستن کن کن بستن چاره میکنی برهه بندی بخندست
 وهه بیه تری - تری دی - وهه بیه تری - نه بیه وهه تری
 بستن کن بستن خواهی بستن بستن -

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد دیوان کرده است دیوان خواهد کرد
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری
 دیوان نه کرد دیوان نه کرده است دیوان نخواهد کرد
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد دیوان شده است دیوان خواهد شد
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی
 دیوان نشد دیوان نشده است دیوان نخواهد شد
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی دیوان را کرده ای دیوان خواهی کرد
 دیوان دی نه وکر - دیوان ده نه دی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردی دیوان را نکرده ای دیوان را نخواهی کرد
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردم دیوان را کرده ایم دیوان را خواهیم کرد
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردم دیوان را نکرده ایم دیوان را نخواهیم کرد
 حاصل ولپیزه حاصل مه لپیزه حاصل شله لپیزه
 حاصل را نفرست حاصل را بفرست حاصل را چرا بفرستی
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل وه لپیزه
 حاصل را فرستاد حاصل را فرستاده است حاصل را خواهد فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستاد حاصل را نفرستاده است حاصل را نخواهد فرستاد

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه بست - نخواهد بست - بست - بست
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری
 خواهی بست - نه بست - نه بست - نخواهی بست
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهم بست - نه بست
 نه می دی تری - نه بیه وه ترم - نه بیه پیغاره تختایر کم
 نه بست ایم - نخواهم بست - نه بگردش - نه بخر کم
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پنه کارد - خیه کو -
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست
 آورد - آورده هست - خواهد آورد - نه آورد دی
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - را دی ووست - راوستلی دی
 نه آورده هست - نه خواهد آورد - آوردی - آورده
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - نخواهی آورد
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولوم - نه می را ووست
 آوردم - آورده ایم - خواهم آورد - نه آوردم
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولوم - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - نخواهم آورد - سلام کن - سلام کن
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کوی - سلام می و کر
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی
 سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام می و کر - سلام می نه دی کوی
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه نه و کر
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت بده
 خلعت و اغند - خلعت مه اغند - خلعت و اغست
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید
 خلعت می اغستی می - خلعت به و اغند - خلعت نه و اغست
 خلعت را - پوشیده هست - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پوشید
 خلعت نه دی اغست - خلعت به و اغند - خلعت دی و اغست
 خلعت را پوشیده هست - خلعت را نخواهد پوشید - خلعت را پوشیدی
 خلعت می اغستی می - خلعت به و اغند - خلعت نه و اغست
 خلعت را پوشیدی - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشیدی
 خلعت می نه دی اغستی - خلعت به و اغند - خلعت و اغست
 خلعت را پوشیدی - خلعت نخواهی پوشید - خلعت پوشیدم
 خلعت می اغستی می - خلعت به و اغند - خلعت می نه و اغست
 خلعت پوشیده ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پوشیدم

نه را غلم - نه ییم را غلی - نه بسمر را - مواجب ور کره
 نه آدم - نه آور ایم - نخواهم آمد - مواجب بده
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب بده - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجب به ور کری
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد کری
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی نه ور کری
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد
 مواجبی و سر کر - مواجبی و سر کری - مواجبی و سر کر
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نخواهی داد
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی و سر کر
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد
 مواجبی و کر - مواجبی و سر کری - مواجبی به ور کر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجبی نه ور کر - مواجبی نندی و سر کری - مواجبی به ور کر
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و کر سو - مواجب و سر کری سو دی - مواجبی و کر
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و کر سو - مواجبی کر سو نندی - مواجبی و کر
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو
 قشون جمع کن - قشون جمع کن - قشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می نندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخواهم بپوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کار لری
 خانان بیاید - خانان بنیاید - خانان چه کار دارد
 خانان را غله - خانان را غلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 خانان نه را غله - خانان نندی را غلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی را غلاست - تاسی را غلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهی آمد
 تاسی نه را غلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهی آمد
 موز سر غلو - موز را غلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهم آمد
 موز نه را غلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - نندی را غلی -
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست
 نه به راسی - راعلی - را غلی می - رابسی - ندراعلی -
 نخواهد آمد - آمدی - آمده امی - نخواهی آمد - نه آمدی
 نندی را غلی - نه به سر را - را غلم - را غلی می - را بسمر
 نخواهی آمد - نخواهی آمد - آدم - نخواهم آمد -

لبنکر در سبت نه لوی - لبنکر بی حساب دے - لبنکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است - قشون خوار است
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دے - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد
 لبنکر می قول نکیر - لبنکر قول کر می زند - لبنکر به قول نکیر می -
 قشون را جمع نکرد - قشون را جمع کرده است - قشون جمع نخواهد کرد
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دی - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردی - قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لبنکر می قول نکیر - لبنکر می قول کر می نک - لبنکر به قول نکیر -
 قشون را جمع نکردی - قشون را جمع نکردی - قشون را جمع نخواهی کرد
 لبنکر می قول کر - لبنکر می قول کر می دے - لبنکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد
 لبنکر می قول نکیر - لبنکر می قول کر می نک - لبنکر به قول نکیر -
 قشون را جمع نکردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد
 نسان و نسنه - نسان مدلسه - نسان دی لاندی نیولی
 نسان گیر - نسان گیر - نسان را هنوز نگرفته امی
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی دے - نسان به وه نسی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می نه دی نیولی - نسان نه وه نسی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نسی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت

نسان دی نه ونیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان به وه نسی
 نسان را نگرفتی - نسان را نگرفته است - نسان را نخواهی گرفت
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونسنم
 نسان را گرفتم - نسان را گرفته ایم - نسان خواهم گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می نه دی نیولی - نسان نه وه نسنم
 نسان را نگرفتم - نسان را نگرفته ایم - نسان نخواهم گرفت
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره می نیولی ده - شماره به وه نسی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب می نیولی دے - حساب به وه نسی
 حساب را گرفت - حساب را گرفته است - حساب را خواهد گرفت
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - بشمار - بشمار - چند بشمار می
 وه می کنل - کنلی می دی - وه بیه کنه می - نه می وه کنل -
 شرد - شرده است - بشمارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنه می - وه می کنل -
 شرده است - نخواهد شرد - شردی
 کنلی می دی - وه بیه کنل - نه می وه کنل -
 شردی - خواهی شرد - شردی
 نه می دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل -
 شردی - خواهی شرد - شردم

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{ز شمر دم}
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{شکار کن}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبث عمر ضایع کینوی -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبث عمر ضایع} ^{شود}
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح است} ^{شکار}
 نه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -
 خوب است ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکنه} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پنبکار ووت - پنبکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} ^{می}
 پنبکار و تلحی - پنبکار وه نه ووت - پنبکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون نشد} ^{به شکار بیرون نخواهد شد}
 پنبکار و تلحی ندی - پنبکار وه ووت - په پنبکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون شدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی - پنبکار نه ووت - پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} ^{به شکار بیرون نخواهی شد}
 پنبکار و تلحی نه می - په پنبکار وه وتم - په پنبکار به ووزم -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} ^{به شکار بیرون خواهم شد}
 پنبکار و تلحی بهم - پنبکار نه وه وتم - په پنبکار به نه ووزم
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} ^{به شکار بیرون نخواهم شد}

پنبکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی
 پنبکار نه ام بیرون ^{ششم} ^{باب در میان همان} ^{لفظها که این دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسر خه کوه -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکینی}
 بازار د بیکاک و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار است ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار نه دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی
 به بازار ^{همو} ^{برود که پول دارد} ^{که پول ندارد همو نرود}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بهم - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتمه ایم} ^{بازار نخواهم رفت}
 بازار اولای - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتی ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی نه می - بازار لوه به ولا رسه
 بازار زفتمی ^{بازار زفتم} ^{بازار نخواهی رفت}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار رفت ^{بازار رفته است} ^{بازار خواهد رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نشی ولا رسه
 بازار زفتمه ^{بازار زفتمه است} ^{بازار نخواهد رفت}
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا کن} ^{چیتا} ^{گران است}

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشانده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودای وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودای کپی ده - سودا به وکر - سودای نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودای نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کشت نش
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کشت نش کشت خوبست کشت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کشت سرخی زد کشت بکن کشت مکن
 کبنت خواری خواری - د کبنت اوس وخت ندی
 کشت خواری بخوابد از کشت الحال وقت نیست

د کبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کشت وقت بنویس دست - کشت بسیار بکن - کشت بسیار مکن -
 والک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو خواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کشت را کرد کشت کرده است کشت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کشت را نکرد کشت را نکرده است کشت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کشت کردی کشت کرده کشت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کشت را نکردی کشت را نکرده کشت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کشت را کردم کشت کرده ایم - کشت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کشت نکردم کشت نکرده ایم - کشت نخواهیم کرد -
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کوه
 آب خشک کن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کند -

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکړ - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړو - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ دی خراب نکړ - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړدی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم -
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ می خراب نکړ - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړیم
 باغ را خراب نکړدیم - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 لو وکړه - لومکوه - لو خواری ده - لوکل سو - لوکل سو دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است
 لو بکلی سی - لوی کلی سو - لوی کلی سوی حی - لوبدی کلی سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کلی سو - لودی کلی سو دی - لوبدی کلی سی -
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد -
 لودی کلی سو - لودی کلی سوی ندی - لوبدی کلی سی -
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړه -
 آب را خشک نکړو - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه دی وچی نکړی - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړی
 آب را خشک نکړدی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کریم -
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه می وچی نکړ - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړیم
 آب را خشک نکړدیم - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 باغ کبینهوه - باغ م کبینهوه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین سو - باغ بیلی وه واهه
 باغ سبز شد - باغ سبز شد - باغ تازه زد -
 باغ انگور وکړه - باغ انگور نه وکړ - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکړد - سر درخت را باور بخت

لومی کله شو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد نشد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کردی درو خواهد کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگرفته - درو نخواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمند و کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمند مه کوته - درمند تر کومه کوت
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 وریش پری واخسته - وریش پری اخستی ده -
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

وریش پریه واخلی - وریش پردی واخسته -
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی
 وریش پردی اخستی ده - وریش پریه واخلی -
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت
 وریش پری واخسته - وریش پریه اخستی ده -
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام
 وریش پریه واخلم - سبز کال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جو دی
 سر شهنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - داد دعای می قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوراک - خواره دیر خوراک - خواره مه خوراک -
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -
 چیز کم نخور هر قسم خوردنیها شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه که دیری و شنبه نش بدن
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه می و شنبه
 یکشنبه خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد
 اوبه می شنبلی دی - اوبه به و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه می نه و شنبه - اوبه می نده شنبلی - اوبه به
 آب نخورد آب نخورده است
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده شنبلی
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده شنبلی
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوینش و اغنده - پوینش اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش
 پوینش لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینش مده غنده
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا ی و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا ی اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا ی و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا ی نده اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا دی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 و اغسته - قبا دی اغوستی ده - قبا به و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغند
 - قبارا بنوشیدی - قبارا بنوشیده - قبارا بنوشیدی
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغند
 قبارا بنوشیدم - قبارا بنوشیده ایم - قبارا بنوشیدم
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغند
 قبارا بنوشیدم - قبارا بنوشیده ایم - قبارا بنوشیدم
 پکری پسرکوه - پکری مده پسرکوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگن - دستار بزرگن - دستار شمارا مناسب نیست
 پکری دیره پسرکوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری به پسرکوه - پکری به پسرکوه ده - پکری به پسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری به پسرکوه - پکری به پسرکوه نده - پکری پسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری دی پسرکوه - پکری دی پسرکوه ده - پکری به پسرکوه
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد
 پکری دگر نکره - پکری دی پسرکوه نده - پکری به پسرکوه
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه ده - پکری به پسرکوه
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه نده - پکری به پسرکوه
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملاوه توه
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره ناروا ده - په ترک کنسی فائده نسته
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملاکوه - چارگزی ترملاکوه ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملاکوه - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را
 ترملاکوه نده - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر خواهد کرد - چارگزی را
 ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به ترملاکوه
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر خواهد کرد
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه نده
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده -
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به ترملاکوه
 چارگزی را بر کر کردی - دستار را بزرگ خواهی کرد
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه نده - چارگزی به ترملاکوه
 چارگزی را بر کر کردیم - چارگزی را بر کر نکرده ایم
 چارگزی به ترملاکوه - دقصب پر توکت و کره -
 چارگزی را بر کر خواهی کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناره واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناره کرده هت
 هم پد غه رنگ سپین زره - اوسره زره نار وادی -
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناره هت -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کری -
 پرهیز مردان مسلمانان ازوه بیار کنه وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 د اوس کری - اوکتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغذ
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر نه کاغذ
 پلاس کری - باکت می نشسته - کتی پلاس کوه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کتی می پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کتی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کتی به پلاس کوی - کتی می پلاس کوه - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام
 کتی به پلاس کرم - کتی می پلانکره - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کوه
 کتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بکار الفاظ را بدست
 اتم باب پیمان کنه هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در نشینان وی
 او مالداران می دیر مستعمله اوینه اوسر کار ددی
 یا مال داران اش بیدر مستعمل میکنند و هر کار ایشان باشد
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گو سفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گو سفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

غیلبی می نه ولو - غیلبی می ندی لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

وقت دغرمی دی غیلبی را غلی دی - شپا پیرسه سترتری

وقت بنروزه است - گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی ورواخله - لپیورومین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیردره شیشا پز برود

مزرکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینه نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسری سه بنه دی ترحد پیورته - بوده راهی می ماره وگور

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان سه آید میر لبه کاز

شینه وخره وته غیلبی بوزه چه مهراشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک وولوبکون

هم اینها خوله خود کلبه مای را - هم چیلین تم بچوه کلبه مای را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به پیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده - شیر بسید خواهد کرد

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد - گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوری - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری ندی

چاق خواهیم کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خواهیم کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود ولوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان راکن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود مگوشه - شود ولوش

شیر را ماست کن - شیر بدوش - شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوس ساره کشته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الیال کمرانیت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردیم
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی -
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس -
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می -
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی -
 کوچ خواهد کرد کچ کوچ کچ نکرده - نخواهد کچ کرد -

ولینس - لنبلی می - وه به لیپردی -
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد -
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی -
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بوننه بکن زمستان آید بچوب دیوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پنخوا شوکت کا ولی نه کا بزی حوص مکوه -
 از آب بیشتر کس پانزار مانده کس حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری -
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کردی -
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کردی -
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -

بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -

میند و کره میند مکره - میند به چرت ته گو - پر زره

شزل کن شزل کن شزل کجا تو میکنی بر کنه

میند او س - پید اثر می به چرت و لارس -

شزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -

عبث سفر مه کوه - خیل خان به خوا سر -

عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
بهم باب در بیان نظرهای که شکار بیان مستعمل میکنید

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده ن لری

از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد

هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -

آهو را زد آهو را زده هست

هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی

آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را

نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی

زده هست - آهو را خواهد زد آهو را

وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی

زدی آهو را زده آهو را خواهد زد

هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته

آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می

آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را

ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته

زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم

هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم

آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد

توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه و

توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی بگیر سره

پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه

بعد از آن توفک بزنی - خطابه کم خواهد زد - این یادگیر

پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -

دما بدتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صفا باشد -

توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته

توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن

نه و که - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -

خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته هست

وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده

دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه

نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه می نیولی و بنه وه

گرفته هست دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

وزنه می نیولی ده - وزنه به وه نشی

دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زه بیم کفتره اجل شهین
 دده لویبری می زدی شین دے
 من کبوترم اجل شامین است
 از ترس وے دلم پر کین است
 که دانه داخل صورت می ریود
 صیاد نیولی رانه مکین دے
 اگر دانه بردارم صورت من بیلود
 صیاد گرفته ست بهر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزند می نه وه نیوه - وزند می نه ده نیولی - وزند نه وه نس
 وزند را نگرفتم - وزند را نگرفته
 وزند می وه نیوه - وزند می نیولی ده - وزند به وه نس
 وزند را گرفتم - وزند را گرفته ایم
 وزند می وه نیوه - وزند می نه ده نیولی - وزند به نه ونس
 وزند را نگرفتم - وزند نگرفته ایم - وزند نخواهم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوه آسان است - دوز زمین هموار - شکار گران است
 هوسی پر را واره - چزه ورنه پت سم کند می
 آهو را برین بگردان - کمن بایشان بنهم شیوم - شاید که برنم
 کفتری اوزرکی او هیللی - هم هسی آر ول غواری
 کبوتر - دیک - درغالی - هم بچین - گردانیدن میخواهد
 که شوکی در واری اوته در بند ورنه وه نس
 اگر کسی بر شا بگرداند - و شا در بند باشان بگیری
 خوانا خواه بی پسکمو وه ول - پدیه شرطه رنجک
 خانه خواه - بسم با خوی زو - بین شرط - اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت - رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بی می اوس واخلی
 آتش برداشته است - رنجکش آتش خواهد برداشت
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت - رنجکش آتش برداشته است

جوس ناز کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذار

یاران دی کوچ که خافه و نین رهزن ولاری پرمیاع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار رهزن که عبارت از شیطان است ایستادست بر شمع لزه کن

رباعی

اوی می شاختی که جگر خون اور می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم

عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

لسم باب په بیان کین لغات او داسما و مفر و ود دوم باب در بیان لغات او داسما و مفر و ود

مشتمل بر شپه فصل اول فصل کین داسما و ود مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسمی است آن چیزها

خیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان است یا قریب آسمان است

غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بر لبینا آفتاب مهتاب پدین ستاره پای در مرتبه برق

سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختکی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه ابر قطره و یا چکه آب تراله - برف

باد باران - وو - گرش - تندره - تکه - ساره - غازه باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شپ - نمر خات -
 بهشت - نمرزده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باریک

قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -
 قبله جنوب شمال شمال پوسرت پوسرت پوسرت

دوه و م فصل کین حیوانا توچ سولغانوی دوم

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن

جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودز

غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکی - خرجه ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خر ماده خر

غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه کوره خر قاطر قاطر مای میش قویج بره بز می ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی - نوکینا بزی نر بزی نر ماده اش ماده اش آهوس نر ماده اش بزی نر

کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه آهوبره قویج کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بزرگ

کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه گفتار بزرگفتار غوس شیره خوک بزرگ خوک

پرانان - کیدره - چجال - گورکین - خانکی پنگ روباه شغال گورکش سرخ شستی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش - مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - گوتی - تازی
 کس سورج کرم کرمز سگ ریشی تازی
 خندکی - سپی - گوگری - دریم فصل بیان مرغان
 توله نادره سگ سگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین های گرگ نیزگرگ نیزگرگ
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاغچه کلاغ کشت سار مغزوی
 بظ - کول - زانیه - لئی - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتزه - نظوی - بمر - تارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم توراج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کویک کارشغ بیل چوپ چوپ
 حلوم فصل په بیان کسب د باقی اشیا موده
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا بین - پاره
 طلا نقره مس قلع سیاه

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت
 آهن برنج برنج سرب سگ هفت چوش
 دیک - کبوه - هرکاره - کاچوغ
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک
 دسر چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن خال
 نغری - توبری - پمول - گهته - موغری
 سله پای دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید
 مرغله - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک لکین جمع لکین یک گوشواره - گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوی
 کوج - گوگر - زرنیم - مردار سنک
 از جنس نخل کربا زرنیم کورک زرنیم مردار سنک
 رانجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 شیره سون آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپوئین - کزدی - پخول - سفرخی - مواند
 چوپوش سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین
 خ ند میم کاف کاف کاف
 بالبت - مسله - لری - لری - بوتی - بوتی
 باشت جائه ناز چوب چوب بوت بوت
 رود - واله - لبتی - قیص - پرتوک - خوی
 نه جوس جوس بی بی پیرین تپان کاه
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چله بیجه باده نیز چادر سفید جابی دستار
 بنی آدم - فریبت - پیری - لاس - پینه - پین
 طایک جن دست پائے پائیا
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - برمنج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت قدسه از زمین کیکار گنم جو
 پروریه - بیده - درمند - خوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خرمن چوغل نیز ماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مسیت - پوخته - اوریه
 مسه آردنغ شیر مات نیز تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان بوسند چاه دوچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 دلیمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - آکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چپ ته به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بسید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی - شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد برخان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دان - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسبه - نیم سری - خاره - نس خوبی - فو

خیشک حسوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گنگ کر کور پچل گنگ خشل نام جانزه - بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوبی - پچ

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پچ - دسر دسر - مده خوب -

درد روده - درد سر - تپ وق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجیه

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

گ ل م ن پ لا عی -

تمثیلهای حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خبیرد همچون دودی در همچون لوبه - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - گ

همچون گل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الخیر العیالیر محمد مؤلف کتاب

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغانى)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَابِ مَطَالِبِ وَ
 مَقَاصِدِ مَآبِ المَخْدُومِ الأَعْظَمِ مالِكِ زَمَامِ حَكَمِ
 العَرَبِ وَالعَجَمِ المَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لُقْدِ سَيِّئَةٍ -
 المَكْرَمِ بِالرِّيَاسَةِ الإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورِ الأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَّانِ - عَيْنِ أَعْيَانِ الأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الجُودِ وَالأَحْسَانِ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ - وَوَارِثِ بَيْعَاتِهِ
 إِخْرَ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالأَجْمَةِ وَالرُّهْمَانِ
 إِمَامِ الأَنْسِرِ وَالجَبَانِ عَفِيٍّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ - خَلَدَ اللهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ -
 بِمَعْرِفَةِ أَقَاوِجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِي بِنِيَا

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**